

عوامل اصلی در فرآیند توسعه پایدار: مردم، منابع، فضاها و نقش مشارکت مردمی در آن

دکتر محمود جمعه پور*

تاریخ دریافت: ۸۲/۴/۱۴

تاریخ پذیرش: ۸۲/۸/۲۵

چکیده

توسعه پایدار که امروزه یکی از موضوعات اصلی مورد بحث محافل توسعه و برنامه‌ریزی است، خود، برآیند انگاره‌های مختلف توسعه است. در عین حال از این مفهوم نیز مانند خود مفهوم توسعه، برداشت‌های گوناگونی شده است. نکته مشترک تمامی این انگاره‌ها پایداری و رسیدن به فرآیندی از توسعه است که بتواند پایا و بادوام باشد. لازمه پایداری تعادل است؛ به عبارت دیگر، روی دیگر سکه پایداری، تعادل است؛ زیرا یک سیستم نامتعادل، ناپایدار نیز

خواهد بود و برعکس. تفاوت در انگاره‌های مختلف در تعمیم مفهوم تعادل و پایداری است که گروهی به تعادل در رابطه انسان و محیط زیست طبیعی اکتفا می‌نمایند و گروهی آن را به تمامی شئون زندگی انسانی، یعنی رابطه انسان با محیط و انسان با انسان و جوامع تعمیم می‌دهند.

در توسعه پایدار انسانی، پایداری در تمامی ابعاد اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی مورد تأکید قرار می‌گیرد و عقیده بر این است که بدون پایداری و ایجاد تعادل و توازن در تمامی ابعاد جامعه نمی‌توان به یک توسعه بادوام دست یافت. به منظور نیل به این هدف، توسعه به سان سیستمی نگریسته می‌شود که عناصر اصلی آن، مردم، منابع و سرزمین به شمار می‌روند و ترکیب مطلوب این عناصر بر مبنای مشارکت و در قالب یک ساختار اجتماعی، اقتصادی و فضایی مناسب به معنای دست‌یابی به توسعه خواهد بود.

برای رسیدن به الگوی توسعه مطلوب یا استفاده صحیح از منابع و فرصت‌ها و توزیع عادلانه آن، مشارکت مردم به عنوان عامل اصلی و محوری به شمار می‌رود که تلفیق و ترکیب عناصر اصلی در جریان توسعه و به فعلیت در آوردن آن‌ها را بر عهده دارد. بر این اساس، در این مقاله ضمن طرح و بیان مفهوم توسعه پایدار و توسعه پایدار انسانی، به عوامل تهدید کننده توسعه از جمله، بحران‌های فقر، نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی در سطح جوامع و سکونتگاه‌ها اشاره شده و با تبیین نقش و جایگاه عناصر اصلی توسعه، مشارکت مردمی به عنوان عاملی اصلی ترکیب این عناصر مورد توجه قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: پایداری، توسعه پایدار، توسعه پایدار انسانی، منابع طبیعی، مشارکت مردمی، رشد اقتصادی، محیط زیست، شاخص توسعه انسانی، جامعه، فقر، سکونتگاه‌های شهری و روستایی

مقدمه

دست‌یابی به سطح بهتری از زندگی یکی از آرمان‌های تمامی ملتها و جوامع را تشکیل می‌دهد. به ویژه در طی نیم قرن اخیر تلاش‌های بسیاری برای رسیدن به سطح قابل قبولی از توسعه صورت گرفته که همراه با موفقیت‌ها و شکست‌های نسبی بوده است. امروزه بر اساس تجارب به دست آمده، توافقی همگانی بر سر مفهوم توسعه، اصول و اهداف آن، ساز و کار توسعه و راه‌های رسیدن به آن در حال شکل‌گیری است. از جمله این‌که توسعه با مردم و نه با تولید شروع می‌شود، و محتوای آن نه در استیلای انسان بر طبیعت بلکه در هماهنگی با آن است. توسعه باید حق انسان‌ها را افزایش دهد و فرصت‌های برابر، کارآیی بیشتر، عدالت فراگیر و محیطی پایدار به وجود آورد. (سازمان ملل، ۱۹۹۴: ۳) رهیافت‌های مرسوم توسعه که مترادف ایجاد و تداوم رشد اقتصادی بوده و با میزان تولید ناخالص ملی (GNP) و درآمد سرانه سنجیده می‌شود (تودارو، ۱۳۶۴: ۳۳) به رغم دست‌آوردهای مثبت و غیرقابل‌انکاری که داشته‌اند، پیامدها و عملکرد نگران‌کننده‌ای نیز به همراه داشته‌اند.

مهم‌ترین نگرانی‌ها در مورد عملکرد این الگوهای توسعه، ناشی از نگرش یک‌سویه یا غیر سیستمی آن‌ها به یک سیستم پیچیده و دارای ابعاد گوناگون انسانی و طبیعی است. نگرش خطی و تجزیه‌گرایانه به پدیده‌های با ماهیت سیستمی باعث بروز بی‌نظمی‌هایی در جریان عمل این پدیده‌ها گردیده است. چنان‌که بسیاری از عدم تعادل‌های زیست محیطی، انسانی و اقتصادی در سطح سکونتگاه‌های شهری و روستایی به دلیل به هم خوردن پایداری این سیستم‌ها و واکنش به عدم تعادل و ناپایداری است که ناشی از طرز نگرش و عمل الگوهای مرسوم توسعه است. در واقع جزءنگری (elementarism) و فقدان کل‌گرایی (holism) در اصول حاکم اقتصاد کنونی و الگوهای توسعه مبتنی بر اقتصاد موجب اتکای یک‌جانبه بر روابط پولی و «انسان اقتصادی» (economic Man) می‌شود، هزینه‌های اجتماعی و بوم‌شناسی در محاسبه وارد نمی‌شود و خلاصه، رشدی تک‌بعدی و غیرپایدار به دست می‌دهد (Friedmann, 1992: 14).

طرح مسئله

یک جامعه یا سرزمین، سیستمی است متشکل از اجزای مختلف ساختارها، کارکردها و فضاها که در پیوند متقابل با یکدیگر هویت سیستم را مشخص می‌نمایند. این سیستم زمانی می‌تواند به بقای خود ادامه دهد که از تعادل لازم برخوردار باشد. لازمه برقراری تعادل در یک سیستم این است که تمامی اجزاء و عناصر در جایگاه خود قرار گیرند، نقش خود را به درستی ایفا کنند، و پیوند منطقی بین آن‌ها برقرار باشد. پرسش‌های اساسی که در این جا مطرح شده، این است که:

چگونه می‌توان به یک سیستم اجتماعی و اقتصادی متعادل دست یافت؟
برای رسیدن به سطح مطلوبی از زندگی یا بالا بردن کیفیت زندگی اجتماعی چه راهی را باید دنبال کرد؟

چگونه می‌توان به یک روند تغییر مطلوب و پایدار دست یافت؟
نقش و جایگاه عوامل و عناصر مختلف در این فرآیند چگونه است؟
چند دهه تلاش برای رسیدن به توسعه و پاسخ به پرسش‌های فوق، صاحب‌نظران مسائل توسعه را به این اتفاق نظر رسانده که توسعه واقعی توسعه‌ای است که پایدار باشد و برای این‌که توسعه پایدار باشد، باید متعادل باشد و بتواند رابطه‌ای متعادل بین اجزای سیستم به وجود آورد.

در منابع مختلف، تعاریف متعدد و متفاوتی از توسعه پایدار (SD) (sustainable development) ارائه شده است، تعاریفی که به ایدئولوژی‌های مختلف زیست محیطی، اجتماعی و اقتصادی مرتبط هستند. متداول‌ترین تعریف از پایداری، تعریفی است که کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه (WCED)* یا «کمیسیون براندلند» (Brundtland)

* World Commission on Environment and Development

(Comission) ارائه داده است. کمیسیون مذکور توسعه پایدار را بدین صورت تعریف می‌نماید: «توسعه‌ای که احتیاجات نسل حاضر را بدون لطمه زدن به توانایی نسل‌های آتی در تأمین نیازهای خود، برآورده نماید» (WCED, 1987: 43).

بر مبنای این تعریف، قبل از این‌که هر جامعه‌ای بتواند به پایداری برسد، عدالت بین نسل‌ها و درون نسل‌ها باید تأمین گردد. به نظر می‌رسد برای آن که توسعه پایدار از لحاظ اخلاقی باثبات باشد، نیاز دارد که سطح زندگی قشرهای کم‌درآمد و مستضعف جامعه را بهبود بخشد و با تأکید خاص بر رفاه افراد فقیر، امکان بهبود استاندارد زندگی مردم را فراهم آورد، و در عین حال از وارد آمدن خسارات جبران‌ناپذیر بر سرمایه نسل‌های آینده ممانعت نماید. به عبارت دیگر آن چه مورد نیاز است «عدالت در بهره‌مندی از فرصت‌ها» و «قرارداد اجتماعی بین نسل‌ها» (Intergenerational Social Contract) است که فرصت‌هایی مشابه با گذشته برای آیندگان فراهم آورد (Page, 1982: 43).

چنان که در بحث سیستم‌ها مطرح است، برای این‌که یک سیستم پایدار باشد، باید متعادل باشد و سیستم‌های نامتعادل ناپایدار نیز هستند (Chadwick, 1978). به عبارت دیگر، لازمه پایداری، تعادل است و روی دیگر پایداری نیز تعادل است.

تفاوت دیگر در برداشت‌های مختلف از توسعه پایدار در تعمیم مفهوم تعادل و پایداری است. گروهی مانند محیط‌زیست‌گرایان و طرفداران محیط زیست به تعادل در رابطه انسان و محیط زیست طبیعی اکتفا می‌نمایند. گروهی دیگر که عمدتاً صاحب‌نظران توسعه اجتماعی و اقتصادی هستند، آن را به تمامی شئون زندگی انسان، یعنی رابطه انسان با محیط و انسان با انسان و جوامع تعمیم می‌دهند. از نظر این گروه، محیط زیست طبیعی، بستر حیات را فراهم می‌سازد و حفظ آن، شرط لازم حیات است، ولی توسعه پایدار تنها حفظ محیط زیست نیست، چراکه لازمه برقراری این شرط، تعادل اقتصادی و اجتماعی است. جامعه‌ای می‌تواند رابطه متعادل با محیط زیست طبیعی برقرار نماید که از سطح عدالت اقتصادی و اجتماعی قابل قبول

نیز برخوردار باشد. در یک جامعه با اکثریت فقیر و اقلیت ثروتمند یا در جامعه‌ای که شرایط یکسانی در بهره‌مندی از منابع و فرصت‌های توسعه برای تمامی قشرها و گروه‌های جامعه فراهم نباشد، توسعه به تحقق نخواهد پیوست و در صورت تحقق نیز ناپایدار خواهد بود.

توسعه اقتصادی و پایداری

یکی از قوانین توسعه پایدار بر این مبناست که یک نظام اقتصادی باید حداقل به اندازه مجموع کاهش ارزش سرمایه‌های مصنوعی و سرمایه‌های طبیعی، ذخیره داشته باشد (Pearce & Atkinson, 1992: 32) در خصوص توسعه اقتصادی و توسعه پایدار دو جنبه کلیدی وجود دارد. اول روشن ساختن تضاد بین توسعه اقتصادی کوتاه‌مدت و نیازهای زیست‌محیطی بلندمدت (Blowers, 1997; Mohan, 1999). هدف دولت‌ها در کشورهای توسعه‌یافته در درجه اول تأمین و حفظ تداوم رشد اقتصادی است (Jacobs, 1997). سود این رشد برای مردم به صورت بالا رفتن سطح استاندارد زندگی است که بر اساس افزایش سرانه مصرف شخصی تعریف می‌شود. ناسازگاری بین بالا رفتن شاخص‌های سطح زندگی بر اساس افزایش سطح مصرف سرانه و مجموع عوامل و شرایط پایداری زیست‌محیطی در درازمدت، یکی از مسائل حاد در این زمینه است. هنگامی که این مسئله را نیز در نظر بگیریم که هدف و آرزوی بسیاری از کشورهای در حال توسعه نیز رسیدن به استانداردهای زندگی در کشورهای پیشرفته است، موضوع رابطه توسعه اقتصادی و پایداری حادتر می‌شود. (Blowers & Pain, 1999: 253)

دومین نکته در این خصوص، بالا رفتن میزان تمرکزگرایی و قطبی‌شدن به منزله یکی از نتایج جریان توسعه مبتنی بر رشد اقتصادی است. این تمرکزگرایی و قطبی‌شدن در تمامی ابعاد اجتماعی و اقتصادی سکونتگاه‌های شهری، به ویژه شهرهای بزرگ هم در درون و هم بین مراتب شهرها در مقیاس جهانی وجود دارد. چنین تمرکزگرایی و عدم تعادل‌هایی به طور

اصولی از نظر اجتماعی ناپایدار و از نظر زیست‌محیطی ایجاد کننده مانع برای دستیابی به توسعه پایدار است. وجود پدیده فقر و گسترش آن در شهرها به ویژه شهرهای بزرگ به طور غیرقابل انکاری با تخریب محیط زیست ارتباط مستقیم می‌یابد. همچنان که بین افزایش اندازه شهر و ناپایداری، ارتباط مستقیمی وجود دارد و شهرهای بزرگ‌تر با مسائل زیست‌محیطی بزرگ‌تر همچون آلودگی هوا و آب روبه‌رو هستند (Hall, T. 2001: 174).

رشد اقتصادی کنونی چه به لحاظ نیاز به حجم فزاینده‌ای از منابع، به ویژه منابع تجدیدناپذیر فسیلی و چه به لحاظ ضایعاتی که فراتر از قدرت جذب محیط تولید می‌کند، قابل تداوم نیست. بنابراین باید به دنبال انگاره توسعه‌ای بود که این ویژگی‌ها را داشته باشد:

۱- نیازهای پایه انسانی و اجتماعی مانند دسترسی به وسایل تأمین معاش، حق انتخاب و مشارکت در تعیین سرنوشت، دسترسی به محیط سالم و خدمات پایه را پاسخگو باشد.
۲- مصرف منابع طبیعی تجدیدناپذیر را به حداقل ممکن برساند و فن‌آوری جایگزین را دنبال کند.

۳- مصرف منابع طبیعی تجدیدناپذیر را در حد توان بازتولید آن‌ها کنترل کند.

۴- تولید آلاینده‌ها و ضایعات در حد ظرفیت جذب محیط صورت گیرد.

۵- نظام حامی حیات (life support system) را حفاظت کند (Hardoy, 1992: 2).

بنابراین در برابر الگوهای توسعه کنونی که در آن انسان به وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف اقتصادی تبدیل شده است و مصرف‌گرایی بیش از ظرفیت جبران محیط طبیعی، یکسان‌سازی اکولوژی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از ویژگی‌های آن است. به الگویی از توسعه نیاز است که در آن، روند بهبود همه‌جانبه اجتماع بدون رشد فراتر از توان اکولوژیک (ecological carrying capacity) فراهم شود (Goodland, 1992: 64). در چنین الگویی، تحول اساسی در دیدگاه اقتصادی که در برخورد با محیط زیست و سرمایه طبیعی، مصرف‌گرا و اسراف‌گر نباشد، بلکه بوم‌مدار (ecocentric) باشد و نهایتاً ودیعه الهی حیات، زمین و منابع آن را نه تنها

برای جوامع موجود که برای نسل‌های آینده نیز پاسداری، کند ضروری است. به عبارت دیگر توسعه علاوه بر این‌که باید اقتصادی باشد انسانی نیز باید باشد. تأکید بر اقتصادی بودن توسعه، بدون توجه به توزیع برابر فرصت‌های توسعه و بهره‌مندی اکثریت جامعه از آن نمی‌تواند مقبول باشد. امنیت انسانی فراگیر و ایجاد شرایط مناسبی برای رسیدن به آن، باعث طرح الگوی جامع‌تری از توسعه پایدار تحت عنوان «توسعه انسانی پایدار» شده است. البته توسعه انسانی و پایداری هر دو اجزای طرح کلی واحدی هستند نه تنها که هیچ‌گونه تنشی بین آن‌ها وجود ندارد، بلکه این دو مفهوم مکمل یکدیگر هستند.

بر این مبنا توسعه انسانی پایدار چنان توسعه‌ای است که نه تنها باید رشد اقتصادی به همراه داشته باشد، بلکه باید منافع حاصل از رشد اقتصادی را منصفانه توزیع کند، به جای تخریب محیط‌زیست، آن را بازسازد و به جای راندن مردم به حاشیه، آن‌ها را از قدرت برخوردار کند. نیز در جهت برابری فرصت‌ها گام بردارد و با گسترش عرصه انتخاب‌ها و فرصت‌ها برای فقرا و تهیه وسایل مشارکت، آنان را برای تصمیم‌های مؤثر در زندگیشان در اولویت قرار دهد. توسعه انسانی پایدار با تأکید بر عدالت درون نسلی، در کنار عدالت بین نسلی سعی در توانمند ساختن همه نسل حاضر و آتی دارد تا آن‌ها بتوانند بهترین استفاده را از توانایی‌های بالقوه خود به عمل آورند (گزارش سازمان ملل، ۱۹۹۴: ۶).

در واقع استفاده از شاخص‌های ترکیبی همچون شاخص توسعه انسانی (HDI) (Human Development Index) نیز محصول همین تجربه است که توسعه را نمی‌توان بر اساس یک یا چند شاخص جداگانه سنجید. در بسیاری موارد ممکن است شاخص‌هایی همچون درآمد سرانه یا تولید ناخالص ملی بهبود نشان دهند، در حالی که از توسعه واقعی خبری نباشد. چنان‌که بررسی‌های آدلمن (۱۹۷۹) نشان داد که در جهان سوم متوسط درآمد سرانه بیش از هر زمان دیگری رشد سریع داشته است. اما در کنار آن، مسائلی مانند بیکاری، قحطی، سوء تغذیه، فقر مزمن و گرسنگی نیز با همان سرعت رشد یافته‌اند (مشاورین DHV،

۱۳۷۱: ۳۹). شاخص توسعه انسانی نتیجه کوششی است به منظور رها شدن از دیدگاه توسعه تولیدمدار (production - oriented) که بر تولید ناخالص داخلی (GDP) (Gross Domestic Production) یا تولید ناخالص ملی (GNP) (Gross National Production) تأکید دارد و جایگزین کردن دیدگاه دیگری که انسان‌مدار (human - oriented) است (گرفتن و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۹۳).

بنابراین اگر توسعه را روند تغییر از وضعیت موجود و ناپایدار به وضعیت مطلوب و پایدار بدانیم و وضعیت مطلوب یا آرمانی را که هدف چنین توسعه‌ای است، همان توسعه انسانی پایدار تعریف کنیم، برای سنجش و ارزیابی آن، دو معیار درجه انسانی بودن و درجه پایداری توسعه باید مورد توجه قرار گیرد. در چنین الگویی، توسعه، فرآیندی در جهت استفاده بهینه از منابع و فرصت‌ها خواهد بود. عناصر و زیرسیستم‌های اصلی تشکیل دهنده این فرآیند عبارت خواهند بود از مردم، منابع، فعالیت‌ها، فضاها و مشارکت، عناصری که در ارتباط متقابل و چندجانبه با یکدیگر قرار دارند. پیوند مطلوب این عوامل باعث افزایش کارایی سیستم و در واقع افزایش پایداری، تعادل و بازده سیستم توسعه می‌گردد (جمعه‌پور، ۱۳۷۸: ۷).

جایگاه مردم و جامعه در توسعه پایدار

الگوی توسعه پایدار واقعی است که بر اساس القای یک روند از بالا به پایین به وجود نمی‌آید و گروهی خاص نمی‌تواند آن را برای گروهی دیگر یا مکان و زمانی دیگر تنظیم نماید. بلکه حالتی است که از بطن جامعه برانگیخته می‌شود و تمامی اجزای جامعه، از قشرهای مختلف مردم تا منابع و امکانات به طور مستمر و مستقیم در آن درگیرند. بررسی آن چه در جریان توسعه، به خصوص در کشورهای جهان سوم می‌گذرد، نشان می‌دهد که دولت‌های حاکم بیش‌تر گرایش دارند مردم را در پشت صحنه نگه دارند. بر اساس این دیدگاه، توسعه برای مردم نیست، بلکه مردم هدف توسعه هستند و در بسیاری موارد حتی منابعی برای توسعه‌اند.

دولت‌ها دیوان‌سالاری را تا سطح روستاگسترش داده‌اند و مؤسسات اداری هستند که توسعه را از طرف مردم اتخاذ و اجرا می‌نمایند و مردم خودشان تبدیل به دریافت‌کنندگان توسعه شده‌اند، مثل این که توسعه چیزی خارج از قلمرو هستی آنان باشد (میسرا: ۱۳۶۵: ۳۲). در حالی که پایداری توسعه بیشتر بر مبنای محوریت مردم و نتیجه درگیری مستقیم مردم در آن است. به قول امانوئل کانت، بشریت را همیشه باید هدف دانست و هرگز نباید آن را وسیله به حساب آورد. مادام که جوامع نپذیرفته‌اند که مردم ثروت واقعی آن‌ها هستند، وسواس مفرط از جهت تولید ثروت مادی می‌تواند هدف نهایی غنابخشیدن به زندگی انسان‌ها را کدر کند (گزارش سازمان ملل، ۱۹۹۴: ۲۶).

مردم و اجتماع انسان‌ها در نظریه زیست - منطقه‌گرایان (bio - regionalists) که مبتنی بر توسعه پایدار، است دارای مفهوم ویژه‌ای هستند و عبارتند از گروهی از مردم با روابط اجتماعی که در محدوده‌ای جغرافیایی ساکن هستند (Jary, 1991). وجود مکان در رابطه‌ای مستمر بین انسان‌ها و محیط‌یاور شناخت صحیح و انتظارات متناسب با ظرفیت‌های اجتماعی و طبیعی خواهد شد که به نوبه خود امکان برقراری تعادل و عدالت در روابط اجتماعی و بوم‌شناسانه یا اکولوژیک را خواهد داد. در چنین اجتماعی، تضاد منافع فرد - جمع و انسان - طبیعت فرو می‌ریزد و توسعه پایدار می‌شود (صرافی، ۱۳۷۷: ۱۴۱). در واقع، در توسعه پایدار بیش‌تر بر سازماندهی مناسب و ساماندهی روابط بین انسان با انسان و انسان با طبیعت برای رسیدن به تعادل پایدار اجتماعی، اقتصادی و اکولوژیک تأکید می‌شود.

در حقیقت، برای این که رشد و توسعه بتواند پایدار باشد و از نسلی به نسل دیگر تداوم یابد بر محوریت مردم و اجتماع مورد تأکید قرار گیرد یکی از الزامات پایداری، درگیر کردن مردم در پروسه توسعه است. اتکاء اساسی رهیافت توسعه پایدار «جامعه مدنی» (civil society) است که در واقع، نهاد مستقل، خودجوش و خودمختاری است که فضای بین دولت متمرکز و افراد پراکنده را پر می‌کند و اختیارات را با پاسخ‌گویی مسئولان و مشارکت

مردم همراه می‌سازد (Seitz, 1995: 16). جامعه مدنی بر بستر زیست‌منطقه (bio-region) یا حوزه محیط طبیعی، پیشنهاد این نظریه، برای نیل به توسعه است که اصالت دادن به روابط بوم‌شناسانه و روح همیاری اجتماعی با یکپارچگی نیازهای مادی و معنوی همراه است (صرافی، ۱۳۷۷: ۱۴۶).

حال با توجه به مطالبی که گذشت اگر بپذیریم که مردم و اجتماع انسان‌ها بدنه اصلی و بطن توسعه‌ای همه جانبه، فراگیر و پایدار را تشکیل می‌دهند، توجه به این نکته نیز ضروری است که مردم در این چنین الگویی باید به مفهوم بسیط آن در نظر گرفته شوند. یعنی باید اکثریت ممکن مردم با وجود گوناگونی و تنوع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... در فرآیند توسعه درگیر شوند و نه تنها مفهوم کمی مردم و اجتماع باید مورد نظر باشد بلکه تمامی داشته‌ها و دستاوردهای این مردم نیز باید مورد توجه قرار گیرند. چرا که مردم در ارتباط متقابل خود با محیط زیست طبیعی و انسانی در طول زمان به مجموعه‌ای از تجارب و سازگاری‌ها دست یافته‌اند که به صورت سازمان‌های مختلف تولیدی، اجتماعی و فرهنگی و در قالب نظام‌های اجتماعی، اقتصادی، عرف محلی و دانش بومی تبلور یافته است.

در بسیاری از موارد کلید پایداری توسعه و دستیابی به توسعه‌ای منطبق با شرایط زیست محیطی و انسانی در توجه به همین فرهنگ بومی و دستاوردهای آن نهفته است. بنابراین با توجه به جایگاه و نقشی که مشارکت مردم در توسعه پایدار انسانی دارد. خصوصاً با انسانی بودن و پایدار بودن توسعه باید از چند زاویه به مردم توجه شود، که از بعد کمی جمعیت انسان‌ها و جوامع، و از بعد کیفی، توزیع آثار توسعه و فرصت‌ها، فقر، کیفیت زندگی و عدالت اجتماعی و اقتصادی است.

جمعیت و توسعه پایدار

رشد سریع جمعیت و به همراه آن، شهرگرایی از موضوعات عمده و مورد بحث در سطح

جهان کنونی هستند. تعداد و رشد جمعیت از نگاه منابع و قابلیت‌های زیست‌محیطی از دلمشغولی‌های عمده در الگوهای توسعه به شمار می‌رود. البته مفاهیمی همچون تعداد جمعیت و ظرفیت محیط طبیعی در خصوص انسان‌ها به وسیله عواملی همچون سبک زندگی، تکنولوژی و تجارب، پیچیده می‌شود و معنای یکسانی ندارد. با این حال، میزان تغییر و دگرگونی این مفاهیم با وجود دخالت عوامل مختلف نمی‌تواند بدون حد و حصر باشد و در هر صورت کمیت جمعیت‌ها و رشد آن‌ها در تعیین سرنوشت توسعه مهم هستند. در حالی که رشد جمعیت باید کنترل شود، موفقیت در آن هم به منزله حل همه مشکلات محیطی نیست. امنیت غذایی، تهی شدن و تخریب منابع طبیعی همچون جنگل‌زدایی و گسیختگی‌های اجتماعی به منزله مظاهر ارتباط بین جمعیت و منابع محیطی قابل دسترسی مورد بحث قرار می‌گیرند (Krishnan, 1994: 86-96). رشد جمعیت یکی از منابع فشار بر روی محیط زیست طبیعی است که اشکال متعددی دارد. هر چه جمعیت بیشتر باشد، برای تغذیه انسان‌ها به غذای بیشتر نیاز خواهد بود. برای کسب غذای بیشتر ضروری است که زمین‌های بیشتر تری به زیر کشت رفته، جنگل‌ها و زیستگاه‌های طبیعی بسیاری تخریب گردند. جمعیت بیشتر به مفهوم نیاز بیشتر تر به آب و تقاضای بیشتر تر برای انرژی و متعاقب آن، آلودگی بیشتر تر خواهد بود. هر چه سرعت رشد جمعیت بیشتر باشد، سریع‌تر به آستانه محدودیت‌های پذیرش ضایعات و مهبیایی منابع (resource availability to growth) نزدیک می‌شویم (ترنر، ۱۹۹۵: ۵۸)، هر چند که آثار محدودکننده رشد جمعیت بر رشد اقتصادی با تأکید بر ارتقای بهره‌وری منابع، کشف منابع جدید و بازیافت مواد از طریق بهبود سطح تکنولوژی زیر سؤال رفته است. اما منافع بخش عمده‌ای از این دست‌آورها نصیب افراد و جوامع ثروتمند می‌شود. در مورد جوامع درحال توسعه که رشد سریع و الگوی نامناسب توزیع جمعیت، آثار منفی آن را بیشتر می‌سازد، تنها از طریق مشارکت مردمی و درگیر کردن آن‌ها در سرنوشت خویش، این آثار تعدیل می‌شود.

با توجه به مقوله تعداد و رشد جمعیت و محدودیت منابع و با وجود فشار جمعیت روی اکوسیستم طبیعی، مشارکت را قلب توسعه پایدار بر می‌شمرند، بویژه در مورد آن بخش از جمعیت که در ارتباط با محیط طبیعی قرار دارند. یعنی برای جمعیت روستایی یا جمعیتی که به طور مستقیم از منابع طبیعی بهره‌برداری می‌کنند و به لحاظ معیشتی به آن وابسته‌اند، این موضوع اهمیت بیش‌تری می‌یابد. چنان‌که در ایده جهانی مهاتما گاندی (Mahathma Gandhi) جمهوری‌های خودگردان روستایی بر اساس توسعه روستایی، مشارکت مردم روستایی و درگیر کردن آن‌ها در فرآیند توسعه و بهره‌مندی اکثریت فقرا از آن مورد تأکید قرار گرفته است. بدنه اصلی در چنین برداشتی از توسعه را مردم فقیر روستایی تشکیل می‌دهند. در هر صورت، درگیر کردن جمعیت و اجتماع در فرآیند توسعه می‌تواند مزایای دوجانبه‌ای به همراه داشته باشد: هم به عدالت در توزیع و بهره‌مندی از آن بیانجامد و هم بر پایداری آن بیفزاید؛ به عبارتی دیگر، منجر به عدالت درون‌نسلی و بین‌نسلی شود. ضمن این‌که درصد خطا در چنین فرآیندی از توسعه که از بطن جامعه برانگیخته شده باشد و بر اساس نیازهای خود مردم و اعلام اولویت‌ها توسط خود آنان باشد، بسیار کم‌تر از زمانی است که به مسائل یک جامعه از بیرون نگریسته شده، بر مبنای آن، توسط افرادی از بیرون برنامه‌های توسعه تدوین شده باشد.

فقر - توزیع آثار و فرصت‌ها و توسعه پایدار

در توسعه پایدار، بهره‌مندی اکثریت جامعه از آثار توسعه و عدالت توزیعی به معنی تقسیم عادلانه فرصت‌های توسعه و بهره‌مندی از آثار و پیامدهای آن، با تأکید بر اولویت تأمین نیازهای حداقل برای توده‌های فقیر از ویژگی‌های اصلی به شمار می‌رود. به عبارتی می‌توان گفت که بین فقر و پایداری رابطه معکوس کاملی برقرار است و برای رسیدن به پایداری یا افزایش سطح آن، به کاهش فقر و افزایش تعادل بین طبقات مختلف اجتماعی و اقتصادی نیاز

است.

هنگام بحث دربارهٔ محیط زیست پایدار و مدیریت استفاده از منابع طبیعی نگرانی‌های ذهنی عمده‌ای در مورد فقر وجود دارد. بعضی از دانشمندان به ویژه در مطالعهٔ جوامع در حال توسعه و به خصوص بخش روستایی در این قبیل از جوامع روی فقر به عنوان موضوع اصلی تمرکز می‌یابند و عقیده دارند که رفع فقر یا دست کم دستیابی به حداقل استاندارد سطح زندگی باید یکی از موضوعات اصلی در تحقیقات توسعه و تنظیم خط مشی‌ها و اصول آن باشد (Morgan, W. 1996: 17). در یک جامعهٔ دارای عدم تعادل شدید اقتصادی و با اکثریت فقیر، هیچ برنامه‌ای در جهت بهبود شرایط بدون توجه به مسئله فقر و نیاز اکثریت فقیر به هدف نخواهد رسید و چنانچه بخشی از اهداف نیز برآورده گردد، این برآورده شدن پایدار نخواهد بود. فقر بزرگ‌ترین خطری است که ثبات سیاسی، همبستگی اجتماعی و سلامت محیطی کرهٔ زمین را تهدید می‌کند. از آنجا که بخش بزرگی از فقر در مناطق روستایی تمرکز یافته است، هرگونه راهبردی در جهت کاهش و رفع آن مستلزم تجدید نظر در دسترسی به منابع و توزیع عادلانه‌تر عوامل تولید از جمله زمین و منابع کشاورزی است.

بهترین روش برای گسترش منافع رشد به فقرا و درگیر کردن آن‌ها در افزایش محصول، عبارت است از توسعهٔ سریع فرصت‌های اشتغال مولد و ایجاد چارچوبی برای تأمین معاش پایدار برای همه. البته ایجاد فرصت‌های کافی برای اشتغال و معیشت پایدار از جمله مهم‌ترین و مشکل‌ترین کارها در فرآیند توسعهٔ یک جامعه است. در عین حال، فقر ظرفیت مردم را برای به کارگیری منابع به شیوه‌ای پایدار کاهش می‌دهد و فشارهای وارد بر محیط زیست را تشدید می‌کند. برای تأمین پایداری توسعه محتوای رشد باید در جهت موادبری و انرژی‌بری کم‌تر و عدالت توزیعی بیش‌تر تغییر یابد (گزارش توسعهٔ انسانی، ۱۹۹۴: ۳۰). دادلی سیرس (Dudley Seers) یکی از اقتصاددانان توسعه معتقد است که برای سنجش توسعه باید این معیارها اندازه‌گیری شود: چه تغییری در فقر به وجود آمده است؟ چه تأثیری بر بیکاری گذاشته

شده است؟ و چه تغییری در نابرابری صورت گرفته است؟ اگر یک یا دو مورد از این معیارها بدتر شده باشد، دیگر نمی‌توان از توسعه پایدار یاد کرد (هنریوت، ۱۳۷۰: ۱۳۷).

بنابراین جوهره و آمیزه راهبردهای معطوف به توسعه انسانی پایدار همانا تأمین معیشتی پایدار برای همه افراد است. بدین ترتیب راهبردهای توسعه به ویژه در سطح ملی باید بر سه مضمون اصلی تمرکز یابند: کاهش میزان فقر، ایجاد اشتغال، و یکپارچگی اجتماعی؛ یا در واقع درگیر ساختن و مشارکت دادن مردم فقیر در تمامی مراحل توسعه و قدرت بخشی به آنان. در صورتی که فقرا حتی در طراحی توسعه مشارکتی نداشته باشند، قادر به استفاده از نتایج آن نخواهند بود. هرگونه راهبرد ماندگار برای کاهش فقر باید غیرمتمرکز و مبتنی بر مشارکت مردم باشد. بنابراین مشارکت، ساز و کاری است برای توان بخشی به قشر ضعیف و فقیر جامعه و توزیع عادلانه تر فرصت‌ها و آثار توسعه بین طبقات مختلف اجتماعی و اقتصادی جامعه که به افزایش تعادل و پایداری می‌انجامد. این روند توان بخشی از طریق سهم کردن قشر ضعیف در فرآیند توسعه و آثار آن نه تنها در سطح مردم و اجتماع، بلکه در سطح مکان‌ها و نواحی نیز باید جاری شود و مکان‌های محروم‌تر یا با پتانسیل کم‌تر باید از طریق مشارکت و توان بخشی در فرآیند توسعه مشارکت یابند و از آثار آن بهره‌مند شوند تا عدم تعادل بین نواحی کاهش و پایداری افزایش یابد.

منابع طبیعی و توسعه پایدار

محدودیت منابع و به خطر افتادن منابع محدود از عوامل اصلی طرح نگرش‌های جدید به توسعه و توجه به پایداری آن است، به گونه‌ای که در مفهوم توسعه پایدار انسانی توسعه با بهره‌برداری منطقی و بهینه از منابع و فرصت‌ها مترادف گردیده است. امروزه دیگر صحبت از حفظ محیط زیست منابع طبیعی، جنگل‌ها، مراتع و سایر منابع محیط طبیعی نه موضوعات تخصصی ویژه رشته‌ای خاص بلکه موضوع ادامه بقای جامعه انسانی، عدالت اجتماعی و

اقتصادی و توسعه پایدار است. مفهوم سفینه فضایی زمینی که انسان‌ها سرنشینان آن به شمار می‌روند و حیات این سرنشینان بر ذخایر محدود و صدمه‌پذیر آب و خاک و هوا متکی است، امروز عینیت بیش‌تری یافته و درک آن فراگیرتر شده است. همچنان که جمعیت این سفینه بیش‌تر می‌شود و فشار بر منابع آن افزایش می‌یابد به گونه‌ای که بقای کل آن در خطر قرار می‌گیرد، ضرورت شناخت ساز و کار روابط متقابل بین عوامل زیست محیطی و جامعه انسانی بیش‌تر می‌گردد. اگر بپذیریم که وضعیت یک مسئله را ضرورت آن مشخص می‌کند، نه قدمت آن، مسئله شناخت روابط اکولوژیک جامعه انسانی و محیط طبیعی برای اصلاح آن و افزایش کارایی بازده سیستم ضروری است.

بین تداوم بقای انسان روی زمین و محیط طبیعی ارتباط و همبستگی شدیدی برقرار است؛ شدت این همبستگی به حدی است که نقصان در هر کدام از عوامل طبیعی می‌تواند به منزله پایان حیات انسانی تلقی گردد. چنان که بیش از هشتاد درصد کل تولید سالانه مواد اولیه جهان به وسیله خاک‌ها تأمین می‌گردد و عملکرد آن در زمینه سازگاری انسان و محیط طبیعی منابع معیشت توده انبوه انسانی را تعیین می‌کند، که سه رکن اساسی کشاورزی، دامداری و بهره‌برداری از جنگل را به وجود می‌آورد (امیدپناه، ۱۳۶۴: ۲۵).

نظام اقتصادی کنونی که تمامی کالاهای مادی و خدمات ضروری را برای استاندارد نوین زندگی فراهم می‌کند بدون حمایت سیستم‌های اکولوژیک گیاهان و حیوانات و روابط متقابل بین آن‌ها قادر به فعالیت نخواهد بود، ولی عکس این موضوع نیز صادق است. نظام اقتصادی، یک نظام باز است که در جریان عمل برای فراهم نمودن کالاها و خدمات یا ثروت برای انسان، باید منابع را از طبیعت استخراج کند، آن‌ها را فرآیندسازی نماید و تلفات و ضایعات منابع را به محیط بازگرداند. بنابراین هر چه منابع بیش‌تری از محیط زیست جذب سیستم اقتصادی گردند، ضایعات بیش‌تری به محیط بازگردانده می‌شوند. این امر موجب می‌شود که بر ظرفیت محدود منابع و محیط زیست فشار بیش‌تری وارد آید (ترنر و دیگران، ۱۹۹۵: ۶).

استفاده بی‌رویه از منابع طبیعی علاوه بر تهی شدن این منابع متضمن تولید ضایعاتی است که در نهایت به محیط زیست بازگردانده می‌شود. وجود ضایعات و منابع تهی شده به این معنی خواهد بود که نسل آینده و طبقه محروم نسل حاضر نه تنها با منابع تمام شده روبه‌روست، بلکه باید هزینه مضاعف شرایط زیست در محیطی ناسالم را نیز بپردازد. این روند، نتیجه عدم توجه به روابط اکولوژیک در سطح سیستم حیات است که بر مبنای رابطه متقابل و مشارکت هدفمند تمامی عناصر آن استوار است و نتیجه آن نیز به خطراتدن پایداری اکولوژیک سیستم حیات که انسان جزئی از آن به شمار می‌رود، خواهد بود.

بنابراین در خصوص منابع طبیعی و توسعه پایدار، ساماندهی و بهینه‌سازی روابط بین انسان و منابع طبیعی و زیست‌محیطی یکی از اصول اساسی به حساب می‌آید. توسعه انسانی پایدار به دنبال الگوهایی از تولید و مصرف مادی است که تکرار شدنی و مطلوب هستند. در این الگوها منابع طبیعی به منزله کالایی رایگان که کشوری، نسلی یا فردی بنا به میل خود آن را تاراج نماید، تلقی نمی‌شوند. بلکه بر عکس این منابع، قیمتی دارند که کمیابی نسبی کنونی و آتی آن‌ها، منعکس می‌کند. از این رو در این الگوها منابع محیطی پایان‌پذیر با هر دارایی کمیاب دیگری یکسان است و بهره‌برداری از آن‌ها باید تابع سیاست‌های معقولی از بابت مدیریت دارایی‌ها باشد. پس بر مبنای این دیدگاه تقسیم منابع به تجدیدپذیر و تجدیدنپذیر مفهومی ندارد. همه منابع، تمام‌شدنی و فناپذیرند و این، نحوه بهره‌برداری و استفاده از منابع است که درجه کمیابی یا تهی شدن یا نشدن آن‌ها را تعیین می‌کند. در این چارچوب مدیریت منابع زیستی و نحوه دسترسی به آثار استفاده از این منابع، بیش از مقدار آن اهمیت دارد و مشارکت اساسی مدیریت در منابع، تعیین‌کننده سرنوشت توسعه است.

سکونتگاه‌های شهری و توسعه پایدار

سکونتگاه‌های شهری به ویژه در کشورهای در حال توسعه منشأ بسیاری از مسائل زیست

محیطی و گسترش بحران‌های اقتصادی و اجتماعی هستند. شهرها به هر حال شصت درصد تولید ناخالص ملی (GNP) را تولید می‌کنند و بهبود مدیریت آن‌ها می‌تواند به توسعه ظرفیت بهره‌وری، بهبود شرایط زندگی برای ساکنان و مدیریت منابع طبیعی در جهت افزایش پایداری بیانجامد (منشور توسعه پایدار، ۷). شهر یک عنصر کلیدی در مسیر حرکت به سمت پایداری و جهان پایدار شناخته شده است. بدیهی است که شهرها آثار جدی بر محیط زیست داشته و خواهند داشت و اگر شکل کنونی روابط تداوم داشته باشد، اثر توسعه شهرها بر محیط زیست و توسعه پایدار باید بسیار جدی گرفته شود. بر همین اساس امروزه مسئله پایداری و رابطه متقابل بین شهرها و محیط زیست یکی از مسائل اصلی در مطالعات شهری و برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای به شمار می‌رود. در بحث ارتباط متقابل بین شهرها و محیط زیست، سه جنبه کلیدی مطرح است:

۱- شهرها تهدیدی برای محیط زیست

شهرها بیش‌ترین سهم را در مسائل زیست‌محیطی همچون آلودگی، کاهش منابع و اشغال اراضی و تصرف زمین دارند. در حالی که کم‌تر از دو درصد سطح زمین را اشغال کرده‌اند، حدود نیمی از جمعیت جهان را در خود جای داده‌اند. این سکونتگاه‌ها حدود سه چهارم منابع جهان را مصرف و عمده زباله جهان را تولید می‌کنند (Blowers & Pain, 1999: 249). این ولع سکونتگاه‌های شهری احتمالاً به افزایش بیش‌تر نرخ شهرنشینی به ویژه در کشورهای در حال توسعه در ابتدای سده بیست و یکم منجر خواهد شد که نتیجه آن، گسترش فزاینده نیازهای زیست محیطی جمعیت شهری خواهد بود. از این نظر، در این مناطق تفاوت معنی‌داری بین ساکنان شهرها و روستاها به وجود خواهد آمد، همان‌طور که بین ساکنان شهرها در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه وجود دارد (Haughton & Hunter, 1994: 11). هر چند ظاهراً مسائل شهری جنبه محلی دارند، ولی مقیاس شهرنشینی و پیامدهای آن به ویژه از بُعد

زیست محیطی، آثار آن را جهانی می‌سازد.

۲- محیط زیست، تهدیدی برای شهرها

مشکلات زیست محیطی ایجاد شده به وسیله شهرها به شکل شدیدتری در داخل شهرها ظاهر می‌شوند. مسائل زیست محیطی همچون آلودگی هوا، آب، خاک و عوارض آن یا کاربری‌های صنعتی پیشین در سطح شهرها، مشکلات بهداشتی زیادی را به همراه داشته، در توسعه شهرها و ایجاد محیط سالم شهری مانع ایجاد می‌کنند.

۳- فرآیندهای اجتماعی به عنوان هزینه‌ها و آثار زیست محیطی

هزینه‌های افزایش بی‌رویه شهرنشینی و مسائل زیست محیطی ناشی از آن بر گروه‌های اجتماعی مختلف آثار ناهمگونی دارند. اثر این مشکلات بر گروه‌های آسیب‌پذیر شدیدتر است. این گروه‌ها توانایی محافظت از خود در مقابل مشکلات زیست محیطی را ندارند و بیش‌تر در معرض آثار نامطلوب آن قرار می‌گیرند. اسکان در نواحی حاشیه‌ای شهرها و در مجاورت مکان‌های دفع زباله و فاضلاب شهری یا مکان‌های آلوده، آلودگی و زندگی در اماکن نامناسب میزان آسیب‌پذیری و خطر تولد در میان این گروه‌ها را به شدت بالا می‌برد. همچنین فرآیندهای اقتصادی مختلف در سطح شهرها همچون صنعت زدایی و تغییر کاربری اراضی پیامدها و احساس متفاوتی در گروه‌های اجتماعی مختلف به همراه دارند. این آثار متفاوت بر گروه‌های اجتماعی در شهرهای بزرگ و مرکزی جهان سوم شکل نمایان‌تری پیدا می‌کند (Hall, 2001, 171).

با توجه به ارتباط قوی بین پدیده شهرنشینی، سکونتگاه‌های شهری و پایداری در توسعه از نظر زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی در منشور جهانی توسعه پایدار این موضوعها مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

- پذیرش و به کارگیری دستورالعمل‌های علمی مدیریت شهری در زمینه‌های مدیریت

محیط زیست شهری، مدیریت زیرساخت‌ها، امور اداری و مالی شهری و مدیریت زمین شهری. بی‌توجهی به این مسائل و به‌کارگیری برنامه‌های نامناسب نه تنها منجر به تشدید مشکلات شهری می‌شود، بلکه ناپایداری توسعه در سطح سرزمین را نیز افزایش می‌دهد؛

- تلاش بیش‌تر برای کاهش فقر شهری و تسریع روند آن از طریق اجرای برنامه‌های عملی همچون ایجاد اشتغال برای گروه‌های ضعیف و فقیر شهری به ویژه زنان، از طریق تهیه، بهبود و تأمین زیرساخت‌ها و خدمات شهری و حمایت از فعالیت‌های اقتصادی بخش غیررسمی همچون بازچرخه خدمات و فعالیت‌های تجاری خرد؛

- تهیه و تأمین برنامه‌های حمایتی ویژه برای فقیرترین بخش فقرای شهری از طریق ایجاد زیرساخت‌های اجتماعی مناسب برای کاهش گرسنگی و بی‌خانمانی؛ و

- تقویت و توسعه شهرهای متوسط به منظور کاهش فشار در نواحی شهری بزرگ. در کشورهای جهان سوم، سیاستها باید در جهت تقویت شهرهای میانی و ایجاد فرصت‌های اشتغال برای نیروی بیکار در نواحی روستایی و حمایت از اقتصاد مبتنی بر فعالیت‌های روستایی باشد (Agenda 21 c7: 13).

به عبارت دیگر، ایجاد تعادل در نظام سلسله‌مراتبی سکونتگاه‌های شهری و روستایی در سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی، لازمه افزایش پایداری در توسعه است. بنابراین همه کشورها به ویژه کشورهای جهان سوم باید سیاست‌های شهری و منطقه‌ای خود را به منظور بهبود و هدایت فرآیند شهرنشینی مورد بازنگری قرار دهند، رهیافت‌های مدیریتی مناسب در خصوص شناسایی و تخصیص بهینه منابع و نیازهای جامعه شهری را به کار گیرند و از برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای برای ارزیابی آثار زیست محیطی رشد شتابان شهری و آینده‌نگری آن استفاده نمایند.

ارتباط متقابل و تعامل پیوسته بین عوامل مختلف درگیر در توسعه شهری (بخش عمومی، خصوصی و اجتماعات محلی) در قالب یک سازماندهی مشارکتی، لازمه رسیدن به توسعه

پایدار شهری است. به عبارت دیگر، ایجاد یک محیط زیست سالم شهری از طریق مشارکت همه‌جانبه مردم در تمامی مراحل فرآیند برنامه‌ریزی توسعه، در تعریف نیازها، تأمین زیرساخت‌ها و امکانات شهری و توسعه فعالیت‌های پایدار و فرصت‌های شغلی رسمی و غیررسمی برای ساکنان کم‌درآمد شهری به منظور حرکت در جهت توسعه انسانی پایدار، میسر خواهد بود.

مشارکت مردمی در شهرسازی و مدیریت شهری ابزاری است که به وسیله آن، اعضای جامعه قادر به شرکت در تدوین سیاست‌ها، طرح‌ها و برنامه‌هایی می‌گردند که بر محیط زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارد (Wihick, 1999: 85). ناپایداری و عدم تعادل در سکونتگاه‌های شهری که نتیجه عدم تطابق طرح‌ها و برنامه‌های به اجرا درآمده با خواسته‌ها و نیازهای واقعی مردم است (احمدی، ۱۳۸۰: ۴۵) نقش مشارکت مردم در توسعه پایدار شهری و سرزمینی را نشان می‌دهد.

نقش و ضرورت مشارکت در توسعه پایدار

مردم در چارچوب جوامع و سکونتگاه‌های شهری و روستایی، منابع به مفهوم منابع انسانی، طبیعی، سرزمینی و مشارکت، اساس توسعه پایدار انسانی را تشکیل می‌دهند، با این تفاوت که مشارکت در مقایسه با دو رکن دیگر، نقش ساختاری دارد و دو عامل مردم و منابع در چارچوب آن، به فعلیت مطلوب درمی‌آیند. به عبارت دیگر، مشارکت هم هدف توسعه و هم وسیله رسیدن به آن است، ضمن آن که نقش ترکیب‌کننده دو عامل دیگر را دارد و برآیند آن دو نیز به شمار می‌آید. مشارکت عنصر کلیدی در فرآیند توسعه پایدار تلقی و از آن با عنوان حلقه گمشده فرآیند توسعه یاد می‌شود.

با توجه به این که در دیدگاه‌های متأخر توسعه را با «آزادی» به منزله راهی برای تشدید کنترل مردمان جامعه بر منابع مترادف و رسیدن به آن را نیازمند دگرگونی‌های ساختاری اساسی

می‌دانند (اوکلی، ۱۳۷۰: ۲۳). ضرورت مشارکت به منزله حلقه گمشده توسعه، اگر آن را «درگیر ساختن ذهنی، فکری و جسمی آحاد جامعه در تعیین سرنوشت خود و تغییر مطلوب در آن تعریف نماییم» به دلایل زیر روشن است:

- یک جامعه توسعه نیافته، جامعه‌ای نامتعادل و ناپایدار نیز هست و جامعه پایدار جامعه‌ای است که آحاد جامعه در تعیین سرنوشت خویش، بیش‌تر دخالت داشته باشند و چنین جامعه‌ای، جامعه توسعه یافته به شمار می‌رود.

- هر چه سطح مشارکت بالاتر باشد، جامعه از سطح دموکراسی بالاتری برخوردار است و دموکراسی بالاتر یعنی پایداری بیش‌تر و توسعه متعادل‌تر؛

- درگیر کردن مردم به معنی شناخت بهتر مسائل، ضرورت‌ها و نیازها و استفاده بهتر از منابع و فرصت‌هاست و این خود بخشی مهم از فرآیند توسعه است؛

- فرآیند مشارکت به منزله نوعی فرآیند توسعه پایین به بالاست و دارای ویژگی اعتبار و تمرکز بر توزیع است (اوکلی، ۱۳۷۰: ۳۲) که این توزیع قدرت، منابع و فرصت‌ها یعنی گسترش دموکراسی و دست‌یابی به توسعه؛

- مشارکت یعنی همراهی با زمان و درک واقعی شرایط، نیازها و توانایی‌های جامعه؛ و

- مشارکت، فرآیند ارتباط متقابل بین توده جامعه و برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیرندگان جامعه است و به قول بوازیر (Boisier, 1981: 902) مشارکت یعنی «بسیج انرژی خلاق جامعه» و درک گسترده جمعیت از اهداف توسعه.

سیدیک دیاکیت (Sidik Diakite) در مورد لزوم درگیر ساختن مستقیم مردم در فرآیند توسعه، توسعه را عبارت از یک تغییر هویت یا دگرگونی ریشه‌ای اجتماعی می‌داند که در جریان آن، نهادهای بنیادی جامعه و رفتارهای اساسی مردم، اگر جبراً دگرگون نشوند، الزاماً از آن دگرگونی تأثیر می‌پذیرند. هویت در نقطه آغاز روند توسعه، آن قدر با هویت انتهای آن تفاوت دارد که ارزش‌ها، آرزوها، اهداف و اعتقادات قبلی نمی‌توانند معیارهای ارزشی توجیه‌کننده

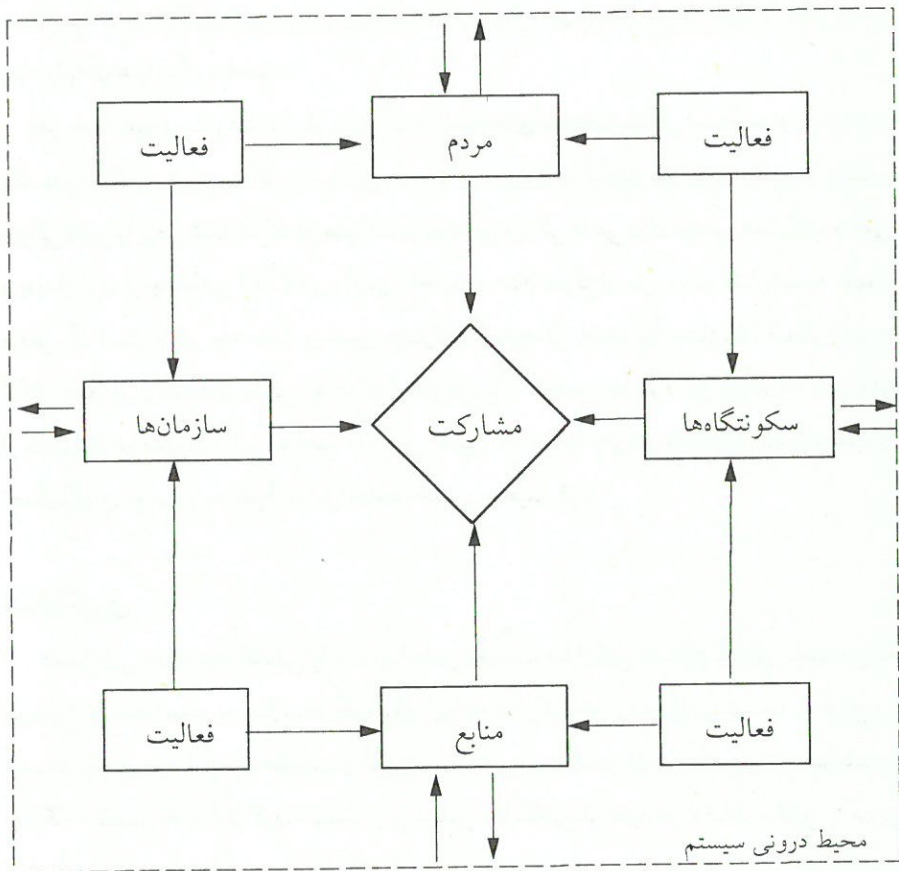
وضعیت نهایی قرار گیرند. این تغییر هویت با پیچیده‌تر شدن جوامع و بالا رفتن سطح توسعه سرعت می‌یابد. در چنین شرایطی درک مسائل، خواسته‌ها و آرمان‌های جامعه تنها از طریق همگامی و یکی شدن با جریان تغییر امکان‌پذیر است (دیاکیت، ۱۳۷۱: ۶۸). این مهم تنها از طریق مشارکت مردمی یا درگیر ساختن مستقیم مردم در تعیین سرنوشت خویش میسر می‌شود و به هیچ طریق دیگری نمی‌توان با برداشت‌ها و روش‌های ایستا جریان تغییر را درک کرد و خود را با آن هماهنگ ساخت.

هر چند مفهوم مشارکت و ساز و کار آن در زمینه‌های مختلف ممکن است متفاوت باشد و یک مقوله نظری و پیچیده است، با این همه برای رسیدن به فرآیند مشارکت واقعی و پایدار، ویژگی‌هایی را برمی‌شمارند که در صورت وجود این ویژگی‌ها می‌توان مدعی مشارکت واقعی و پایدار بود، از جمله این که آگاهی، آزادی، اختیار و عدم تمرکز از ملزومات مشارکت به مفهوم واقعی آن است و هر چه دامنه و عمق مشارکت گسترده‌تر باشد، پیامدهای آن مطلوب‌تر و امکان خطا در برنامه‌های متکی به آن کم‌تر خواهد بود. در صورت نبود این ویژگی‌ها نمی‌توان از مشارکت به مفهوم درگیر ساختن مردم در تعیین سرنوشت خود و دادن قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری به مردم به مثابه اساس جامعه مدنی صحبت کرد.

نتیجه‌گیری

دست‌یابی به توسعه انسانی پایدار بر اساس رهیافت مشارکتی مستلزم نگرش سیستمی به موضوع توسعه است. به عبارت دیگر، برای این که مشارکت در برنامه‌ریزی توسعه به عمل در آید، نیازمند وجود سازمان مناسب و الگوی سازمانی است که در آن هر عنصر یا زیرسیستم در جایگاه مناسب خود قرار گرفته باشد و بر اساس جایگاهی که دارد در ارتباط متقابل با سایر عناصر و زیرسیستم‌ها و در راستای کلیت سیستم، نقش خود را ایفا نماید. چنین فرآیندی، یعنی نگاه جامع و سازمان‌یافته به موضوع توسعه، نیازمند نگرش سیستمی به آن است و تنها

در این قالب می‌توان سازمان مناسب برای درگیر کردن مردم در تعیین سرنوشت خودشان را ایجاد و تعامل مناسب بین اجزای مختلف سیستم برقرار ساخت. مدل پیشنهادی زیر، فرآیند توسعه پایدار مشارکتی را نشان می‌دهد.



محیط بیرونی

مدل توسعه پایدار بر محور مشارکت و زیرسیستم‌های اصلی آن

در چنین مدلی، مشارکت محور و ماهیت اصلی فرآیند توسعه را تشکیل می‌دهد و از طریق ارتباط متقابل با مردم، منابع، سازمان‌ها و سکونتگاه‌ها به عمل درمی‌آید و فعالیت‌ها یا نقش‌ها روح سیستم و هویت روابط متقابل را شکل می‌دهند. این اجزاء و عناصر نه تنها در ارتباط متقابل با یکدیگر، بلکه در ارتباط و تعامل چندجانبه و پیچیده‌ای با هم قرار دارند که اضلاع بیرونی نمودار کلیت آن را تعیین می‌کند. این کلیت از عوامل بیرونی نیز تأثیر می‌پذیرد و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد که بریده بریده بودن محور بیرونی نشانگر آن است. بر اساس این مدل می‌توان گفت که تعامل و تعادل در محیط درونی و بیرونی سیستم توسعه که زیرسیستم‌های اصلی آن را مشارکت، مردم، منابع، سازمان‌ها و سکونتگاه‌ها تشکیل می‌دهند، فرآیند توسعه پایدار را برقرار می‌سازند.

مشارکت، روح و جوهره اصلی چنین سیستمی است که جریان روابط را برقرار می‌سازد. به اعتقاد کارشناسان، دموکراسی مبتنی بر تعاون و مشارکت همه‌جانبه، مناسب‌ترین راه برای افزایش کارایی و اثربخشی سیستم اجتماعی و اقتصادی است (وزارت تعاون، ۱۳۷۹: ۱۰). البته رهیافت‌های مورد استفاده برای مشارکت باید با شرایط محلی سازگار باشند و بر اساس تجربه تاریخی سازمان‌ها در هر جامعه تنظیم شوند. چنان‌که نمونه‌های سازمان‌های همکاری گروهی سنتی در جامعه روستایی کشور، مانند بنه‌ها و واره‌ها می‌توانند مبنایی برای سازماندهی مشارکت در جامعه کنونی باشند.

منابع

- احمدی، حسن. «شهرسازی مشارکتی برنامه‌ریزی با مردم»، *شهرداریها*، س ۳، ش ۳۶،

۱۳۸۰.

- امیدپناه، پرویز. *اکولوژی، علم محیط زیست*. اصفهان: دانشگاه صنعتی اصفهان، ۱۳۶۴.

- اوکلی، پیتر؛ مارسون، دیوید. *رهیافت‌های مشارکت در توسعه روستایی*. ترجمه منصور

- محمودنژاد. تهران: مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستایی، ۱۳۷۰.
- ترنر، آر.ک. پیرس، دی. و باتمن، ای. *اقتصاد محیط زیست*. ترجمه سیاوش دهقانیان، عوض کوچکی و علی کلاهی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۴.
- تودارو، مایکل. *توسعه اقتصادی در جهان سوم*. جلد اول، ترجمه غلامعلی فرجادی. تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۴.
- جمعه پور، محمود. «فرآیند توسعه پایدار و نقش مشارکت مردمی در مدیریت و بهره‌برداری بهینه از منابع طبیعی»، *مجموعه مقالات همایش منابع طبیعی، مشارکت و توسعه*. تهران: سازمان جنگل‌ها و مراتع کشور، ۱۳۷۸.
- دیاکیت، سیدیکی. «توسعه فقط مسئله فن‌سالاران نیست»، ترجمه احمد محقق. کتاب *توسعه*. جلد سوم، تهران: نشر توسعه، ۱۳۷۱.
- سازمان ملل متحد. *گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۴*. ترجمه قدرت‌الله معمارزاده. تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۴.
- صرافی، مظفر. *مبانی برنامه‌ریزی توسعه منطقه‌ای*. تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی و اجتماعی، ۱۳۷۷.
- گریفتن، کیت؛ تری مک کنلی. *تحقق استراتژی توسعه انسانی*. ترجمه غلامرضا خواجه پور، تهران: مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، ۱۳۷۵.
- مشاوران DHV هلند. *رهنمودهایی برای برنامه‌ریزی مراکز روستایی*. ترجمه سید جواد میر و دیگران. تهران: مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستایی، وزارت جهاد سازندگی، ۱۳۷۱.
- میسرا، و شبیر چیمبا، جی. «مشارکت مردمی»، *مجله جهاد*. شماره‌های ۸۹-۹۳، ۱۳۶۵.
- وزارت تعاون. *مشارکت مردمی در سازمان‌های تعاونی - پروژه مشترک بین‌المللی دربارهٔ دموکراسی تعاونی*. ترجمه معاونت تحقیقات آموزش و ترویج. تهران: ۱۳۷۹.

- هنریوت، پیترو. جی. *گزینه‌های توسعه؛ مسائل، استراتژیها و ارزشها*. ترجمه حمید فراهانی راد. تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۰.
- Agenda-21. *United Nation for Sustainable Development*, Agenda 21, chapter 7, 1992.
- Blowers, A. and Pain, R. "The Unsustainable City in pile", S. Brook, C. and Mooney, G. *Unruly Cities? Order/Disorder*. London: Routledge, Open University, 1999.
- Boisior, Sergio. *Development from above or Below, Continuity and Change down Strategies under Different Political Regimes in Chile*, in Stohr and Taylor, 1981.
- Chadwick, G. *A System View of Planning*. Oxford, Pergamon Press, 1978.
- D. W. Pearce and G. Atkinson. "Are National Economics Sustainable?" *Measuring Sustainable Development*. CSERGE GEC Working Paper 92-110, University College London and University of East Anglia, 1992.
- Friedmann, G. *Empowerment, The Politics of Alternative Development*. Cambridge, Blackwell, and London, 1992.
- Goodland, R. & H. E. Daly. "Three Steps Towards Global Environmental Sustainability" in *Development*. No. 2-3, pp. 35 - 41 (part one, pp. 64 - 71 (part two), 1992.
- Hall, T. *Urban Geography*, London and New York: Routledge, 2nd ed., 2001.

- Hardoy. R. et al "Sustainable Cities", in *Environment and Urbanization*. Vol 4. No. 2, 1992.
- Houghton, G. & Hunter, C. *Sustainable Cities* London: Regional Studies Association, 1994.
- Jary, D & J. Jary. *The Harper Collins Dictionary of Sociology*. NewYork: Harper Perennial, 1991.
- Morgan, William. B. *Poverty, Uvnlnerability and Rural Development - Sustain The Future*. Tokyo UN, University Press, pp. 17 - 51, 1996.
- Rama, Krishnan *Participatory Development in Managing Population Pressure on Natural Resources*. New Dehli: TaTa Energy Research Institue, 1994.
- T. Page. "Intergenerational Justice as Opporftunity", in P. Maclean and P. Brown (eds), *Energy and the Future*, Otowa: Rowman and Littlefield, 1982.
- Wihick, Arnold (eds) *Encyclopedia Of Urban Planning*. NewYork: McGraw Hill, 1999.
- World Commission on Environment and Development, *Our Common Future*, Oxford Oxford, University Press, 1987.